



مفهوم‌شناسی «عبرت» در قرآن کریم

سوسن آل رسول*

پروین بردابرد**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۲/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۵/۳۰

چکیده

مفهوم‌شناسی واژگان قرآنی از دانش‌هایی است که پرداختن به آن با شیوه صحیح علمی می‌تواند در علوم قرآنی و تفسیر، بسیار راه‌گشا باشد. به این منظور واژه «عبرت» را، که در قرآن کریم و روایات معصومین علیهم‌السلام، بسیار به کار برده شده است، گزینش کردیم. علت این انتخاب نیز فرمان خداوند با الفاظ و عبارات متفاوت به مردم است. دقت و تأملی که در آیات قرآن نهفته شده و تنها با عبرت گرفتن از آن‌ها آشکار می‌شود و بر دل خردمندان نقش می‌بندد. مقاله حاضر، حاصل تحقیقی است بر این واژه که علاوه بر استخراج معنای آن از کتب لغت عربی و قرآنی، حوزه معنایی آن در واژگان نظیرش و نحوه کاربرد آن در سیاق آیات مورد بررسی قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: قرآن، علوم قرآنی، مفهوم‌شناسی، عبرت، اعتبار، تأمل.

* عضو هیئت علمی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرج، کرج، ایران. s_alerasoul@kiauo.ac.ir

** دانش‌آموخته ارشد، گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه اسلامی، واحد کرج، کرج، ایران.

۱. بیان مسأله

«عبرت» از مفاهیمی است که در آیات قرآن کریم و روایات، بسیار مورد تاکید قرار گرفته است. در واقع هدف خداوند از ذکر بسیاری از آیات، عبرت انسان‌هاست که با درک ظاهری موضوع، تأمل و اندیشه در آن و سنجش و مقایسه آغاز می‌شود و در نهایت نیز به نتیجه‌ای معقول و منطقی و عبرت و اعتبار ختم می‌شود. این پژوهش می‌کوشد تا از طریق مفهوم‌شناسی، عبرت را به عنوان یکی از عوامل تعیین‌کننده معرفی کند که به منظور تشخیص راه صحیح زندگی و وسیله‌ای ارزشمند برای پیشگیری از هلاکت می‌تواند انسان را به گمراهی بکشاند یا او را به بالاترین مدارج انسانی برساند. بنابراین ضمن جست‌وجوی مفهوم واژه «عبرت» در آیات قرآن کریم، زمینه‌ها و شرایط عبرت و عبرت‌گیرندگان نیز مشخص شد.

۲. معنای لغوی

«عبرت» از ریشه «عبر» گرفته شده است که به گفته لغت‌شناسان، اصل آن بر نفوذ و گذشتن از چیزی دلالت دارد (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۱۲۹/۲؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۸/۹؛ فیومی‌المقری، ۱۴۱۴، ۳/۳۸۹؛ ابن فارس، بی‌تا، ۲۰۷/۴؛ مصطفوی، ۱۳۶۰: ۱۶/۸). برای عبرت و اعتبار، که اولی اسم و دومی مصدر است، معانی متعددی چون تدبّر و نظر، تعجب (همان)؛ موعظه (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۱۲۹/۲) و تذکر، اهمیت دادن و اعتبار قائل شدن برای چیزی (فیومی‌المقری، ۱۴۱۴: ۳/۳۸۹-۳۹۰)؛ تفسیر کردن، عبور کردن (ابن فارس، بی‌تا، ۲۱۰/۴)؛ اشک باریدن (دهخدا، ۱۳۷۲: ۱۳۸۸/۳) ذکر شده است. همچنین به الگو و اصلی که سایر نظایر و مشابه‌ها به آن ارجاع داده شده، با آن سنجیده می‌شود نیز عبرت گفته می‌شود (تهانوی، ۱۹۹۶: ۵۲/۱).

لذا خلیل بن احمد، عبرت گرفتن را «پندگرفتن از گذشته» دانسته است (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۱۲۹/۲). ولی احمد بن فارس در این زمینه گفته است:

«اعتبار و عبرت به نظر ما، به دو ساحل قیاس می‌شود؛ زیرا هر دو ساحل نسبت به یکدیگر «عبر» هم هستند و زمانی که می‌گویی «اعتبرت الشئ» ما»

گویی به آن چیز نگاه می‌کنی و آن معنایی را که در نظر می‌آوری، «عبر» آن و در برابر آن قرار داده، با آن مقایسه می‌کنی». بنابراین، اعتبار از «عبرت النهر» مشتق شده است. وی آیه «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ» (الحشر/۲) را شاهد آورده و در توضیح آن می‌گوید:

«گویا خداوند گفته است که به کسی که افعالی را انجام داده و به کیفر خود هم رسیده است، نگاه کرده، از کارهای او اجتناب کنید تا آنچه بر سر او آمد، بر سر شما نیاید» (ابن فارس، بی تا: ۲۱۰/۴).

از این بیان ابن فارس فهمیده می‌شود که او عبرت را به معنی اندیشه و نظر همراه با مقایسه و سنجش و در نهایت پند و اندرز گرفته است (قائمی مقدم، ۱۳۸۴: ۱۰/۱).

۳. معنای اصطلاحی

«عبرت» حالتی است که در آن معرفت ظاهری و محسوس، سبب درک باطنی و غیرمحسوس شده، انسان از امور مشهود به امور نامشهود منتقل می‌شود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۴۳/۲؛ قرشی، ۱۳۷۱: ۲۸۴/۴). درحقیقت، امور مشهود، محسوس و تجربیات گذشته‌ها را به امور نامشهود، نامحسوس و تجربه نشده تبدیل می‌کند و از این طریق، باطن و حقیقت آن مسائل برای ما روشن می‌شود؛ مثلاً عبرت‌گیرنده وقتی داستان حضرت موسی و فرعون را می‌شنود، به شنیدن صرف اکتفا نمی‌کند، بلکه در جزئیات آن اندیشه کرده، رابطه بین اجزای آن را تجزیه و تحلیل می‌کند. سپس به این نتیجه می‌رسد که سوء عاقبت فرعون در اثر برخوردهای متکبرانه او با حضرت موسی (علیه السلام) و عصیان‌گری او نسبت به هدایت‌های ایشان است. به دنبال آن، عبرت‌گیرنده موقعیت خود را با فرعون مقایسه می‌کند و نتیجه می‌گیرد که اگر او هم مانند فرعون در برابر فرمان خداوند بایستاد و مسیر عصیان را در پیش گیرد، به همان سرنوشت دچار می‌شود (قائمی مقدم، ۱۳۸۰: ۹/۲۷). گاهی همین حالت در اثر دیدن یک اثر تاریخی مثل طاق کسری و ایوان مداین و یا یک حادثه زنده مثل تصادف و امثال آن پدید می‌آید.

در تعریف «عبرت» برخی گفته‌اند که «عبرت» به معنای موعظه و تذکر دادن است. شاید بهتر باشد این معنا را لازمه معنای واژه «عبرت» بدانیم، نه معنای آن؛ زیرا عبرت گرفتن از حوادث و رویدادها، پند و وعظی دارد و تأثیر خود را بر زندگی خواهد داشت و انسان را به یک سلسله تعالیم کلی رهنمون می‌کند و از مطلبی به مطلب دیگر عبور می‌دهد (عدنان سالم و وهبی سلمان، ۱۴۲۶: ۲۹۴). «عبرت» را به معنی «کسی را سخت تنبیه کردن تا دیگران پند گیرند» نیز دانسته‌اند؛ یعنی مصائب و بدبختی‌هایی که نتیجه اعمال شخص است، موجب پند گرفتن دیگران می‌شود (معین، بی تا: ۲۷۳).

نکته‌ای که در این جا قابل ذکر است این است که هر گونه انتقال و عبور از ظاهر به باطن و از سطح به عمق را نمی‌توان عبرت نامید. باطن و عمقی که فرد به آن منتقل می‌شود، باید بار ارزشی و اخلاقی داشته باشد. ممکن است که انسان، زندگی خود را به نوعی با امور ظاهری مشهود، مشابه ببیند و وقوع همان سرنوشت را برای آینده خویش محتمل بداند. به عبارت دیگر، انتقال از ظاهر، با یک سلسله اطلاعات خشک و یا مطالب علمی صرف نمی‌تواند عبرت باشد؛ بلکه آنچه حاضر می‌شود باید قابلیت تأثیر گذاری در رفتار اخلاقی و خودسازی فرد را داشته باشد.

۴. کاربرد مشتقات «عبرت» در آیات قرآن کریم

ماده «عبر» به چهار شکل «عابر»، «تعبرون»، «عبره»^۱ و «اعتبروا»^۲ در قرآن ذکر شده است.

۱. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنْبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ» (النساء/ ۴۳)؛ «ای کسانی که ایمان آوردید، در حال مستی به نماز نزدیک نشوید، تا بدانید چه می‌گویید و هنگامی که جنب هستید، مگر این که مسافر باشید».

۲. «يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُءْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ» (یوسف/ ۴۳)؛ «ای جمعیت اشراف، درباره خواب من نظر دهید، اگر خواب را تعبیر می‌کنید».

۳. مانند: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ» (آل عمران/ ۱۳)؛ «عبرت برای صاحبان بصیرت است» و نیز (یوسف/ ۱۱۱؛ النحل/ ۶۶؛ المؤمنون / ۲۱؛ النور/ ۴۴؛ النازعات/ ۲۶).

۴. «هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ... فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ» (الحشر/ ۲)؛ «او کسی است که کافران اهل کتاب را در نخستین برخورد (با مسلمانان) از خانه هایشان بیرون راند! گمان نمی‌کردید آنان خارج شوند و خودشان نیز گمان می‌کردند که دزهای محکم شان آن‌ها

واژه «عَابِر» به معنی عبورکننده و «عَابِرِي سَبِيل» به معنی مسافر است. به این دلیل آن را عابر می‌گویند که شخص در قسمتی از آن‌ها تأمل کرده، از یکی به دیگری منتقل می‌شود (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۵۳۱/۴؛ طریحی، ۳۹۳/۳؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۴۳؛ قرشی، ۱۳۷۱: ۲۸۴/۴).

«تعبرون» در قرآن از ماده «عبر» و به معنای تعبیر خواب به کار رفته که با معنای اصلی واژه که گذشتن از حالی به حال دیگر است، سنخیت دارد (قرشی، ۱۳۷۱: ۲۸۴/۴). وجه مناسبتش این است که گویا شخص تعبیرگو به وسیله تأویل از رؤیا به ماورای آن عبور می‌کند و از صورت رؤیا به حقیقتی که در عالم خواب برای صاحب خواب و مناسب با روایات و مجسم شده پی می‌برد (جرجانی، ۱۳۷۷: ۶۷/۲؛ سوراآبادی، ۱۳۸۰: ۲۶۳؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۸۵/۱۵).

واژه «عبرت» و مشتقات آن، که مورد بحث ماست، ۷ بار در قرآن کریم (عبار به صورت اسمی^۱ و یک بار به صورت فعل امر «اعتبروا»^۲ آمده است. مراد از «عبرت»، تأمل و تفکر است. «اعتبروا» فعل امر از مصدر اعتبار است که در اصل از عبور گرفته شده و به معنی گذشتن از چیزی به سوی چیز دیگر است. «معتبر» به کسی می‌گویند که از هر مکانی که عبور کرده، از آن پندی گیرد (فیومی‌المقری، ۱۴۱۴: ۵۳۱/۴). در آیه «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ» (الحشر/۲)، خداوند از صاحبان چشم و بصیرت می‌خواهد که از سرنوشت یهودیان بنی نظیر عبرت پذیرند. از آن‌جا که این حوادث به انسان پند می‌دهد «عبرت» نامیده می‌شود؛ چرا که

را از عذاب الهی مانع می‌شود؛ اما خداوند از آن‌جا که گمان نمی‌کردند، به سراغ شان آمد و در دل‌هایشان ترس و وحشت افکند؛ به گونه‌ای که خانه‌های خود را با دست خویش و با دست مؤمنان ویران می‌کردند. پس عبرت بگیرید ای صاحبان چشم!

۱. مانند: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ» (آل عمران / ۱۳)؛ عبرت برای صاحبان بصیرت است». و نیز: (یوسف / ۱۱۱؛ النحل / ۶۶؛ المؤمنون / ۲۱؛ النور / ۴۴؛ النازعات / ۲۶).

۲. «هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ... فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ» (الحشر / ۲)؛ «او کسی است که کافران اهل کتاب را در نخستین برخورد (با مسلمانان) از خانه‌هایشان بیرون راند! گمان نمی‌کردید آنان خارج شوند و خودشان نیز گمان می‌کردند که دژهای محکم شان آن‌ها را از عذاب الهی مانع می‌شود؛ اما خداوند از آن‌جا که گمان نمی‌کردند، به سراغ شان آمد و در دل‌هایشان ترس و وحشت افکند؛ به گونه‌ای که خانه‌های خود را با دست خویش و با دست مؤمنان ویران می‌کردند. پس عبرت بگیرید ای صاحبان چشم!»

انسان را به یک سلسله تعالیم کلی رهنمون کرده، از مطلبی به مطلب دیگر منتقل می‌کند (کاشفی سبزواری، ۱۳۶۹: ۱۰۶).

۵. واژه‌هایی نظیر عبرت

معنای مذکور از «عبرت»، در قرآن کریم در قالب برخی واژه‌های دیگر با شدت و ضعف آمده است. این واژه‌ها عبارتند از: تذکر^۱، تفکر^۲، نظر^۳، آیه^۴ و مثل^۵.

«تذکر» به معنای توجه، یادآوری و پنددادن و همچنین چیزی را به یاد کسی انداختن است (راغب‌اصفهانی، ۱۴۱۲: ۱۸۱؛ قرشی، ۱۳۷۱: ۱۵/۳). چنان که در آیاتی از قرآن به همین معنا آمده است.^۶ خداوند پیامبران خود را برانگیخت و پیاپی بین مردم فرستاد تا بشر را به ادای پیمان فطرت وادارند و نعمت‌های فراموش شده خدا را یادآوری کنند، با فعالیت‌های تبلیغی خود، نیروهای نهفته عقل مردم را برانگیخته کنند و به کار اندازند. در خطابی به حضرت داوود نبی عَلَيْهِ السَّلَام، فرموده است که:

۱. «أُولَى الْأَبْصَارِ» (آل عمران / ۱۴؛ حشر / ۲)؛ «أُولَى الْأَنْبَابِ» (یوسف / ۱۱۱)؛ «وَلَقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (النحل / ۱۲)؛ «مَنْ يَحْشَى» (النازعات / ۲۶).

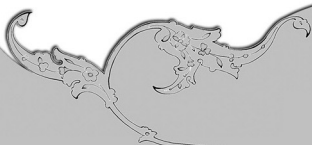
۲. مانند: «إِلَّا تَذَكَّرَ لِمَنْ يَحْشَى» (طه / ۳)؛ «أَنْ رَأَى فَقَطَّ بِرَأَى يَدَاوَرَى كَسَانِي كَهَ (از خدا) می‌ترسند. نازل ساختیم» و (طه / ۳؛ واقعه / ۷۳؛ الحاقة / ۴۲).

۳. مانند: «وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (الجاثية / ۱۳)؛ او آنچه در آسما نها و آنچه در زمین است همه را از سوی خودش مسخر شما ساخته؛ در این نشانه‌های (مهمی) است برای کسانی که اندیشه می‌کنند» و نیز (البقرة / ۲۱۹ و ۲۶۶؛ یونس / ۲۴؛ الرعد / ۳؛ النحل / ۱۱ و ۶۹)

۴. مانند: «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ»؛ (الغاشية / ۱۷) «یا آنان به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده است؟! و نیز (الأعراف / ۱۸۵؛ ق / ۶)

۵. «فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُتُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٍ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ» (الجاثية / ۳ و ۴)؛ «بی‌شک در آسما نها و زمین نشانه‌های (فراوانی) برای مؤمنان وجود دارد و در آفرینش شما و جنبندگانی که (در سراسر زمین) پراکنده ساخته، نشانه‌هایی است برای آمد و شد شب و روز، و رزق (و بارانی) که خداوند «جمعیتی که اهل یقین هستند. و نیز از آسما نازل کرده و به وسیله آن زمین را بعد از مردنش حیات بخشیده و همچنین در وزش بادها، نشانه‌های روشنی است برای گروهی که اهل تفکرند!» (الذاریات / ۲۰؛ الحديد / ۱۷).

۶. مانند: «وَلَقَدْ صَرَّبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ»؛ (الروم / ۵۸) «ما برای مردم در این قرآن از هرگونه مثال و مطلبی بیان کردیم» و نیز (الأعراف / ۱۷۶؛ یونس / ۲۴؛ الجمعة / ۵).



«تذکر بده بندگان مرا از نعمت‌های ظاهری و باطنی من که شامل حال آن‌هاست» (گیلانی، ۱۳۷۷: ۳۸۳).

قرآن کریم در مواردی به رسول اکرم ﷺ، فطریات باطنی بشر را یادآوری می‌کند، پرده غفلت و نسیان را عقب می‌زند و مردم را به ضمیر باطن خودشان آگاه می‌کند. آن‌جا ایشان مذکور است:

«فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ» (الغاشیة/۲۱).

ایشان در روایتی فرمودند:

«إِنَّ رَبِّي أَمَرَنِي أَنْ يَكُونَ نُطْقِي ذِكْرًا وَصَمَّتِي فِكْرًا وَأَنْظِرِي عِبْرَةً» «پروردگارم مرا امر کرده که گفتارم یاد خدا، سکوت‌م اندیشیدن و نگاهم عبرت آموختن باشد» (طبرسی، ۱۳۸۵: ۵۷).

امیرالمؤمنین علی عليه السلام، می‌فرمایند:

«الْمُؤْمِنُ دَائِمُ الذِّكْرِ وَكَثِيرُ الْفِكْرِ»؛ «مؤمن دائم‌الذکر و کثیرالفکر است» (آمدی، ۱۳۶۶: ۸۴).

همیشه در ذکر و یاد خداست، و در حقایق و معارف و مسائل دینیّه و از برای اصلاح احوال و اعمال خود بسیار فکر می‌کند.

«تفکر» به معنای اندیشه، تأمل، اعمال نظر و تدبّر برای به دست آوردن واقعیات و عبرت گرفتن از آنهاست (قرشی، ۱۳۷۷: ۲۰۰/۵). تفکر در امور و عبرت گرفتن از آن ارتباط عمیقی با یکدیگر دارند. جایگاه تأمل و تفکر را شاید بتوان این چنین تفسیر کرد که بدون این عناصر، تحقق عبرت، امکان پذیر نیست؛ زیرا انسان به مشاهده و یا شنیدن امور و پدیده‌ها می‌پردازد و اگر به همین شنیدن اکتفا کند، چنین حالتی در او پدید نمی‌آید. اگر کسی تفکر صحیح داشته و بخواهد از آن نتیجه بگیرد، باید عبرت را سرلوحهٔ زندگی خویش قرار دهد که به دنبال آن بینش صحیح نسبت به زندگی پیدا می‌کند. چنان که امیرالمؤمنین علی، علیه‌السلام، می‌فرماید: «الْفِكْرُ يُوجِبُ إِلَّا عِتْبَارًا وَيُؤْمِنُ الْعِثَارَ وَيُشْمِرُ إِلَّا سِتْظَهَارًا»؛ «اندیشه، موجب عبرت گرفتن است؛ از لغزش ایمن می‌گرداند و احتیاط و هوشیاری را به بار می‌آورد»

(آمدی، ۱۳۶۶: ۵۸). از این روست که ایشان می‌فرمایند:

«كُلُّ يَوْمٍ يُفِيدُكَ عِبْرًا إِنَّ أَصْحَبَتَهُ فِكْرٌ»؛ «روزی را که با اندیشه همراه کنی، عبرت را برایت به ارمغان خواهد آورد» (همان: ۴۷۲).

از این رو در متون دینی برای یک لحظه یا یک ساعت تفکر، ارزشی بالاتر از شب زنده‌داری قائل شده‌اند. امام صادق علیه السلام، می‌فرمایند:

«از پیامبر روایت شده که یک ساعت اندیشیدن از یک شب عبادت بهتر است». (کلینی، ۱۳۶۲: ۵۴/۲)

فکر کردنی که به دنبال آن عبرت، حرکت و خیزش باشد، ارزش فراوان دارد؛ زیرا فرد با یک لحظه تفکر می‌تواند مسیر صحیح زندگی را بیازماید و سعادت دنیا و آخرت خود را رقم زند.

واژه «نظر» در برخی آیات به معنای عبرت گرفتن آمده است:

«وَاعْرِفْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ» (البقره/۵۰)؛ «و فرعونیان را در حالی که شما نظاره‌گر بودید، غرق کردیم».

«نظر» همان نگاه کردن است. ولی گاهی مراد از آن تدبیر و تأمل و دقت، و گاهی مراد، شناختی است که بعد از جستوجو و تأمل به دست می‌آید. کاربرد این واژه در معنای نگاه کردن میان عموم مردم شایع است. اما کاربرد آن در معنای دقت و تأمل، میان دانشمندان رواج دارد. آنچه در سوره‌اعراف آمده از همین معناست^۱. دیدن و تماشا کردن در صورتی سودمند است که با عبرت‌آموزی همراه باشد. اگر انسان به حوادث به دیده اعتبار نگاه کند، دیدن و شنیدن آنها ارزش دارد. از این رو امیرالمؤمنین، علی علیه السلام، می‌فرماید:

«لَا عِتْبَارٌ يَقُودُ إِلَى الرَّشَادِ كُلُّ نَظَرٍ لَيْسَ فِيهِ عِتْبَارٌ فَلَهُوَ»؛ «عبرت گرفتن، انسان را به رشد و ترقی راهنمایی می‌کند. هر نگاهی که در آن پندآموزی نباشد،

بازیچه و لهو خواهد بود» (مجلسی، ۱۳۷۹: ۸۶/۱۷).

۱. «أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجْلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ» (الأعراف/۱۸۵)؛ «آیا در باطن آسمان‌ها و زمین و هر چیزی که خدا آفریده ننگریسته‌اید و این که شاید هنگام مرگ‌شان نزدیک شده باشد. پس به کدام سخن بعد از قرآن ایمان می‌آورند؟!».

در روایت دیگری می‌فرماید:

«انسان مومن هرگاه بنگرد، عبرت می‌گیرد، و هرگاه خاموش باشد، می‌اندیشد؛ و منافق هرگاه بنگرد، نگاهش بیهوده، و هرگاه خاموش باشد، در سهو و غفلت است» (حرانی، ۱۴۰۴: ۱۴۷).

اگرچه برای «آیه» معانی متعددی ذکر شده است، ولی شاید بتوان گفت که این واژه همخوانی بسیاری با عبرت دارد:

«فَالْيَوْمَ نُجَيِّبُكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً» (یونس/۹۲)؛ «پس امروز بدنت را نجات نمی‌دهیم تا برای کسانی که از پی تو می‌آیند عبرتی باشد». خصوصاً آنجا که از سرگذشت شوم افراد و اقوام سخن می‌گوید و سپس در قالب «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً» (الحجر/۷۷)، به عبرت بودن این سرگذشت‌ها اشاره می‌کند. البته تمام معانی دیگر با این معنا قابل جمع است. در این صورت «آیات» ابزار تفکر و عبرت‌آموزی هستند. برای «مثل» نیز معانی متعددی در قرآن همچون دلیل، صفت، علامت، حدیث (قرشی، ۱۳۷۷: ۳۳/۶) ذکر شده است. در برخی آیات نیز «مثل» به معنی عبرت آمده است (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۶/۱۲)؛ مانند: «فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِلَّخِرِينَ» (زخرف/۵۶) و آن‌ها را پیشگامان (در عذاب) و عبرتی برای دیگران قرار دادیم؛ یعنی فرعونیان را در ردیف گذشتگان و هلاک شدگان و نیز عبرتی برای آیندگان قرار دادیم (همان: ۲۳۵/۱). یکی از مشتقات «مثل»، «مثلات» (جمع مثله) است که به معنی بلاهای عبرت‌آموز آمده است:

«فَدَخَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتُ» (الرعد/۶)؛ «با این که پیش از آن‌ها بلاهای

عبرت‌انگیز نازل شده است».

راغب می‌گوید:

«مثل، بلایی است که بر انسان نازل شده و مثالی برای رعب و وحشت دیگران قرار می‌گیرد؛ مانند نکال که مایه عبرت دیگران است» (راغب‌اصفهانی، ۱۴۱۲: ۷۶۰).

۱. معانی همچون: علامت، نشانه، معجزه و دلیلی است که انسان‌ها را به نکته‌ای ورای خود رهنمون می‌کند و انتقال می‌دهد (قرشی، ۱۳۷۷: ۱۴۵/۱؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۶/۱۴).

۶. عبرت‌گیرندگان

حال با دقت در این دسته از آیات که عبرت گرفتن را متعرض شده‌اند، ابتدا مخاطبان این آیات را، یعنی کسانی که خدا از آنان عبرت‌پذیری را انتظار دارد، استنتاج می‌کنیم.

۶.۱. عموم مردم

مخاطب «عبرت» در آیه «وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً» (النحل/۶۶)^۱، همه مسلمانان و یا هر کسی است که به آن‌ها قلب مفتوح و حس بصیرت عطا شده است؛ بنابراین در آنچه ورای این‌هاست، از سر حکمت تدبّر می‌کند (شاذلی، ۱۴۱۲: ۳۴۶۲/۴). وجه عبرت قرار دادن انعام در آیه مذکور این است که آن کسی که شیر را از سرگین و خون پاک نگاه داشته، قادر است انسان را دوباره زنده کند؛ هر چند که استخوانش پوسیده و اجزایش در زمین گم شده باشد (جرجانی، ۱۳۷۷: ۱۷۶/۵؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۴۱۸/۱۲). پس اگر توانایی آن برای خدا ممتنع نبوده، بر این دلالت می‌کند که بعث و قیامت امری ممکن و غیرممتنع است (رازی، ۱۴۲۰: ۲۳۱/۲-۲۳۴). این خود عبرتی برای عبرت‌گیرندگان و وسیله‌ای برای راه بردن به کمال قدرت و نفوذ (اراده) خداست؛ و اگر عبرت‌گیر و پندپذیر باشد، همان برای عبرت و موعظه او بس است (گنابادی، ۱۴۰۸: ۱۴۶/۸). انسان می‌تواند از هر چیزی به حکمت‌هایی که به کار او می‌آید، دست پیدا کند و عبرت بگیرد:

«فِي كُلِّ شَيْءٍ عِبْرَةٌ»؛ «در هر چیز عبرتی است» (آمدی، ۱۳۶۶: ۴۷۳/۵).

حتی شب و روزی که بسیاری مواقع، ساده از کنار آن می‌گذریم. باید توجه داشت که در برخی آیات دیگر عمومیت خطاب را خداوند متعال تخصیص زده است و با ذکر قیودی چون بصیرت داشتن، خشیت داشتن و عاقل بودن، عبرت گرفتن را فقط منحصر به این گونه افراد کرده است.

۶.۲. صاحبان بصیرت

«يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ» (النور/۴۴)؛ «خداوند شب و

۱. «در وجود چهاربایان برای شما (درس‌های) عبرتی است. از درون شکم آنها از میان غذاهای هضم شده و خون، شیر خالص و گوارا را به شما مینوشانیم» (المؤمنون/ ۲۱).

روز را دگرگون می کند که در این برای صاحبان بصیرت عبرتی است.»

در این آیه با ذکر تأکیدهای زیادی از قبیل:

۱. آوردن حرف «إِنَّ»؛ ۲. مقدّم شدن جار و مجرور؛ ۳. و آمدن لام تأکید بر سر «لَعِبْرَةَ»، خداوند عبرت پذیری و پندگرفتن را مخصوص صاحبان بصیرت کرده است.

۳.۶. اولی الالباب

در آیه «لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» (یوسف/۱۱۱)، به عبرت گرفتن از داستان‌ها اشاره فرموده است. از آن جایی که در قصص، دلالتی به شناخت حکمت و قدرت الهی و نیز درک حق و تمیز بین آن با باطل است، که این امر فقط برای صاحبان عقل امکان پذیر است، لذا عبرت گرفتن از داستان‌ها را منحصر به اولی الالباب کرده است (طوسی، ۱۴۰۹: ۱۷۴/۳؛ رازی، ۱۴۲۰: ۵۲۲/۱۸).

۴.۶. صاحبان خشیت

در برخی از آیات قرآن، عبرت برای کسی است که بترسد و این ترس برای او مایه عبرت است:

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَن يَخْشَى» (النازعات/۲۶)؛ «به درستی که در عذاب دادن فرعون هر آینه پند و عبرتی است.»

«خشیت» ترس همراه با تعظیم و برخاسته از علم و آگاهی است. آیه ۲۸ سوره فاطر^۱ می فرماید:

علم سبب خشیت الهی و خشیت الهی، سبب پندپذیری از انبیاء^{علیهم السلام}، است. پس نتیجه می گیریم که علم باید سبب هشدارپذیری شود. البته علمی که در قرآن مطرح است، غیر از اصطلاح روز است، بلکه مراد از علم، دریافت حقیقت و داشتن نورانیت و بصیرت و حکمت است. صاحب خشیت به آنچه

۱. «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ» (فاطر/۲۸)؛ «از بندگان خدا تنها دانایانند که از او می ترسند. آری خدا ارجمند آمرزنده است.»

خداوند در دنیا برای مجرمان فراهم کرده، (در حالی که نمونه‌هایی از آن را برای آخرت‌شان فراهم کرده)، نگاه می‌کند (رک: جمشیدیان و آل‌رسول، ۱۳۸۹: ۱۰۹).

پس هنگامی که عظمت و شدتش را دید، از عذاب موجود عبرت می‌گیرد. در پدیدهٔ عبرت گرفتن، فرد به امر نیکو یا زشت و عاقبت آن و آنچه بر آن مترتب می‌شود، نظر می‌کند و از کار زشت و قبیح خودداری کرده، به کار خوب رغبت پیدا می‌کند؛ و این دلیلی است تا با آن بر این که، خدا مدبّر امر خلق و رؤف و رحیم به ایشان است، استدلال شود (طبرسی، ۱۳۷۷: ۲۵۱/۳؛ رازی، ۱۴۲۰: ۴۶۳/۱۸ و ۵۲۲). آری مفسران، عبرت را نگاه در حقیقت اشیای جهان می‌دانند که به وسیلهٔ نگاه کردن به ضمیرش، آن را بشناسند و چیزی دیگر از جنس آن را در آن بیابند» (زمخسری، ۱۴۰۷: ۶۵/۲).

۷. «عبرت» در لسان معصومین علیهم‌السلام

در روایات نیز عبرت از اهمیت زیادی برخوردار است. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، فرمودند: «رَجِمَ اللَّهُ أُمَّراً تَفَكَّرَ فَأَعْتَبَرَ فَأَبْصَرَ»؛ «خدا رحمت کند کسی را که فکر کند و عبرت بگیرد؛ پس بینا شود» (دیلمی، ۱۳۷۷: ۱۳۹).

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام، در مدح عبرت و اهمیت پندگرفتن از آن می‌فرماید: «إِلَّا عَتَبَارٌ مُنْذِرٌ نَاصِحٌ وَكَفَى أَدْبَالِ نَفْسِكَ تَجَنُّبُكَ مَا كَرِهَتْهُ لِعَيْرِكَ»؛ «عبرت گرفتن از دیگران، ترساننده‌ای است که به انسان پند و اندرز می‌گوید و برای ادب و تربیت همین بس است که بپرهیزی از آنچه میل نداری دیگران مرتکب شوند» (نهج‌البلاغه: نامهٔ ۶۲).

«مَنْ اعْتَبَرَ أَبْصَرَ وَمَنْ أَبْصَرَ فَهَمَّ وَمَنْ فَهَمَّ عَمَّ»؛ «کسی که عبرت آموزد آگاهی یابد و آن که آگاهی یابد بفهمد؛ و آن که بفهمد دانش آموخته است» (همان: حکمت ۲۰۸).

ایشان کسی را سعادتمند می‌دانند که از زندگی دیگران عبرت گیرد (همان):

خطبه ۸۶.

هر که دیده بصیرتی داشته باشد از مشاهده احوال روزگار و تغییرات و تبدلات و ترقیات و تنزلاتی که در آن واقع شده و سایر آنچه رخ می‌دهد، پندهای بسیاری برایش حاصل می‌شود، که رفتار بر طبق آن‌ها به صلاح حال و کار اوست. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«اعْتَبِرْ بِخَلْقِ اللَّهِ بِرَهُمْ وَفَاجِرُهُمْ أَيْنَ مَا مَضَيْتَ - وَاسْأَلِ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَكَ مِنْ خَوَاصِّ عِبَادِهِ - وَأَنْ يَجْعَلَكَ مِنَ الصَّالِحِينَ وَيُلْحِقَكَ بِالْمَاضِينَ مِنْهُمْ - وَيُحْشِرَكَ فِي رُؤْسِهِمْ - وَاحْمَدَهُ وَاشْكُرْهُ عَلَى مَا عَصَمَكَ مِنَ الشَّهَوَاتِ وَجَنَّبَكَ مِنْ قَبِيحِ أَفْعَالِ الْمُجْرِمِينَ»؛ «هر جا رفتی، از حال خلق خدا، نیکوکار یا بدکار، عبرت بگیر و از خدا بخواه که تو را از بندگان خاصش سازد و از صالحان کند، و به گذشته آنان رساند، و در گروهشان محشورت کند؛ و خدا را سپاس کن و شاکر او باش که از شهوات نگاه داشته و از کارهای زشت مجرمانت دور ساخته است» (گیلانی، ۱۳۷۷: ۱۹۲).

شخص عبرت‌گیرنده در اثر قبیح شمردن معاملات و کارهای آنان، که فریفته زندگی دنیوی شده‌اند، آنچه را موجب حساب و عقاب و عذاب باشد از قلب و نفس خود پاک کرده، در مقابل آن توجه و اقبال به اعمالی می‌کند که وسیله قرب به خداوند متعال و موجب خوشنودی و عفو اوست. سپس به وسیله آب توبه موجبات عقاب و حساب را پاک می‌کند و شستشو می‌دهد؛ موضعی را که تمایل به دنیا دارد و دنیا را به سوی خود دعوت می‌کند؛ همچنین موضعی را که زینت‌های دنیوی و جلوه‌های آن در آن مواضع ظاهر می‌شود (طبرسی، ۱۳۸۵: ۵۷).

۸. نتیجه

در تمامی موارد آیات هفتگانه^۱، ابتدا موضوعی برای مخاطب تبیین می‌شود تا شناخت ظاهری و محسوسی را در اختیار داشته باشد. این موضوع امری حقیقی است که لااقل در بخشی از زمان تحقق یافته است، که همگی از قدرت خداوند و یاری رساندن به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم،

۱. (آل عمران/ ۱۳؛ یوسف/ ۱۱۱؛ النحل/ ۶۶؛ مومنون/ ۲۱؛ نور/ ۴۴؛ نازعات/ ۲۶؛ حشر/ ۲).

و مؤمنان و هلاکت دشمنان و یا قدرت خداوند بر خلق جهان آفرینش و موجودات آن حکایت دارد. در این آیات داستان توطئه بنی نظیر و یاری خداوند نسبت به پیامبر^۱، پاکدامنی حضرت یوسف و هدایت‌های خداوند نسبت به او (تقریباً تمامی سوره یوسف)، داستان موسی و فرعون و عذاب فرعون به وسیله خداوند^۲، تماماً جریانات تاریخی هستند که موضوع «عبرت» قرار گرفته‌اند. همچنین انعام، چهارپایان و فواید آن برای بشر و به ویژه خروج شیر گوارا و سفید از میان فرث و دم (چرک و خون)^۳، تراکم ابرها و نزول باران و تگرگ از آن‌ها و ... تا گردش شب و روز^۴ که حاکی از شگفتی‌های خلقت و قدرت خداوند بر خلق آنهاست، موضوع «عبرت» واقع شده است. بعد از بیان موضوع در شش آیه^۵، بر وجود عبرت در موضوعات ارائه شده، تأکید شده است که از ادات تأکید مثل (إِنَّ، لَمْ تَأْكِدْ، قَدْ و...)

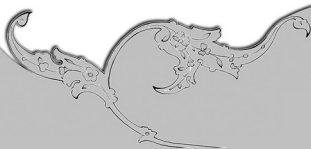
۱. «قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا... إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ» (آل عمران / ۱۳)؛ «به یقین در دو گروهی که (در جنگ بدر) با هم روبرو شدند، برای شما نشانه (و درس عبرتی) بود. گروهی در راه خدا نبرد می‌کردند و گروه دیگر که کافر بودند (در راه شیطان و هوس خود). کفار به چشم خود مسلمانان را دو برابر می‌دیدند (و این عاملی برای ترس آنان می‌شد) و خداوند هر کس را بخواهد به یاری خود تأیید می‌کند. همانا در این امر برای اهل بینش، پند و عبرت است.»

۲. «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى... إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَن يَخْشَى» (۲۶- نازعات / ۱۵)؛ «آیا داستان موسی به تو رسیده است؟!... در این عبرتی است برای کسی که (از خدا) بترسد.»

۳. «وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً... نُسْقِيكُم مِّمَّا فِي بُطُونِهِ مِن بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَّبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِّلشَّرِبِينَ... إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (۶۷- النمل / ۶۶)؛ «و در وجود چهارپایان، برای شما (درس‌های) عبرتی است: از درون شکم آنها، از میان غذاهای هضم شده و خون، شیر خالص و گوارا به شما می‌نوشانیم! و از میوه‌های درختان نخل و انگور، مسکرات (ناپاک) و روزی خوب و پاکیزه می‌گیرید. در این، نشانه روشنی است برای جمعیتی که اندیشه می‌کنند.»

۴. «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا... يُغَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ... إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ» (النور / ۴۳ و ۴۴)؛ «آیا ندیدی که خداوند ابرهایی را به آرامی می‌راند، سپس میان آنها پیوند می‌دهد، و بعد آن را متراکم می‌سازد؟! در این حال، دانه‌های باران را می‌بینی که از لابه لای آن خارج می‌شود و از آسمان - از کوه‌هایی که در آن است [ابرهایی که همچون کوه‌ها انباشته شده‌اند] - دانه‌های تگرگ نازل می‌کند، و هر کس را بخواهد بوسیله آن زیان می‌رساند، و از هر کس بخواهد این زیان را برطرف می‌کند. نزدیک است درخشندگی برق آن (ابرها) چشم‌ها را ببرد! خداوند شب و روز را دگرگون می‌سازد. در این عبرتی است برای صاحبان بصیرت!»

۵. «إِلَّا تَذَكَّرَ لَمِن يَخْشَى» (طه / ۳)؛ «آن را فقط برای یادآوری کسانانی که (از خدا) می‌ترسند نازل ساختیم» و مانند: (البقره / ۲۲۱؛ الأعراف / ۳۰؛ القمر / ۱۷).



استفاده شده است؛ که حکایت از قطعی بودن درس‌ها و عبرت‌ها دارد. حتی در سوره حشر با صراحت بر پندگیری و عبرت‌گیری امر شده است: «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ» (الحشر/ ۲) و این حکایت از وجود عبرت و درس در این موضوعات دارد؛ بنابراین مخاطب عبرت باید آن را جستجو کند و به آن دست یابد. در اغلب آیات مذکور به ویژگی عبرت‌گیرنده اشاره شده است^۱ و حکایت از آن دارد که در جریان این عبرت‌گیری، تا از عنصر تأمل و تعقل استفاده نشود، دستیابی به نتیجه غیرممکن است. پندگرفتن واقعی از یک جریان تاریخی یا مشاهده یک حادثه بدون مقایسه و سنجش موقعیت خود یا موقعیت افراد واقع شده در آن جریان ممکن نیست؛ زیرا درک ظاهری یک جریان و تعقل و اندیشه در اجزای آن و کشف روابط بین آن‌ها، اگرچه به لحاظ شناختی چیزی بر معلومات انسان می‌افزاید، ولی در عمل سودی به حال انسان ندارد. این امر زمانی مفید خواهد بود که انسان موقعیت خود را با آن بسنجد تا در امور ایجابی و مثبت سعی در شبیه‌سازی، و در امور منفی پرهیز از همسویی و همگونی با آن جریان داشته باشد.

۱. «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ» (آل عمران/ ۱۳)؛ «عبرت برای صاحبان بصیرت است» و مانند: (یوسف/ ۱۱۱؛ النحل/ ۶۶؛ المومنون/ ۲۱؛ النور/ ۴۴؛ النازعات/ ۲۶؛ الحشر/ ۲).

کتابنامه

- قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی.
- نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی.
- آمدی، عبدالواحد. (۱۳۶۶). تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- ابن منظور، محمد بن مکرّم. (۱۴۱۴). لسان العرب، بیروت: دار صادر.
- ابن فارس، احمد بن زکریا. (بی تا). معجم مقاییس اللغة، قم: مکتب الاعلام.
- جرجانی، حسین بن حسن. (۱۳۷۷). جلاء الأذهان و جلاء الأحران، تهران: دانشگاه تهران.
- جمشیدیان، نیره؛ و سوسن آل رسول. (۱۳۸۹). «خلود و جاودانگی در بهشت و جهنم»، فصلنامه فدک، دانشگاه آزاد اسلامی واحد جیرفت، شماره ۳.
- حرانی، ابن شعبه. (۱۴۰۴). تحف العقول عن آل الرسول، قم: جامعه مدرسین قم.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۳). لغت نامه دهخدا، تهران: دانشگاه تهران.
- دیلمی، حسن بن ابی الحسن. (۱۳۷۷). إرشاد القلوب إلى الصواب، ترجمه عبدالحسین رضایی، تهران: الاسلامیه.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲). المفردات فی غریب القرآن، دمشق: دارالعلم الدار الشامیه.
- رازی، محمد بن عمر. (۱۴۲۰). مفاتیح الغیب، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- زمخشری، محمد بن عمر. (۱۴۰۷). الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت: دارالکتب العربی.
- سوراآبادی، ابوبکر عتیق بن محمد هروی نیشابوری. (۱۳۸۰). تفسیر سوراآبادی، تحقیق علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران: فرهنگ نشر نو.
- طباطبایی، محمدحسین. (۱۴۱۷). تفسیر المیزان، قم: جامعه مدرسین.
- طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۷). تفسیر جوامع الجامع، تهران: دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم.
- طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۰۹). التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- عدنان سالم، محمد و محمدوهی سلمان. (۱۴۲۶). معجم تفسیر کلمات قرآن، دمشق: دارالفکر المعاصر.
- فیومی المقری، احمد بن محمد. (بی تا). المصباح المنیر، بی جا.
- قائمی مقدم، محمدرضا. (۱۳۸۰). «عبرت و تربیت در قرآن و نهج البلاغه»، نشریه حوزه و دانشگاه، فصلنامه علوم انسانی علمی تخصصی، س ۷، ش ۲۷.
- قرشی، علی اکبر. (۱۳۷۱). قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۶۲). الکافی، تهران: اسلامیه.
- کاشفی سبزواری، حسین بن علی. (۱۳۶۹). مواهب علیه، تحقیق سید محمدرضا جلالی نائینی، تهران: اقبال.
- گنابادی سلطان محمد. (۱۴۰۸). تفسیر بیان السعاده فی مقامات العباده، بیروت: للمطبوعات.
- گیلانی، عبدالرزاق. (۱۳۷۷). مصباح الشریعه، سخنان امام جعفر صادق (ع)، تهران: پیام حق.
- مصطفوی، حسن. (۱۳۶۰). التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مجلسی، محمدباقر. (۱۳۷۹). بحار الأنوار، تهران: الاسلامیه.
- معین، محمد. (۱۳۷۷). فرهنگ فارسی معین، تهران: امیر کبیر.



مفهوم رازداری در آثار متقدمان ادبیات عرفانی (با استناد به آیات و احادیث)

مهدی شریعتی*

نسرین زارع**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۳/۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۶/۱۰

چکیده

«راز» و معادل آن «سرّ» از عمده مسائلی است که در ادبیات عرفانی بدان پرداخته شده است. در «مثنوی معنوی»، «نی» «راز»ی است که مولوی بدون مقدمه بدان می‌پردازد. اگرچه کلمه «راز» به صورت مجزا در هیچ کدام از مقامات هفت‌گانه طریقت یا هیچ کدام از حالات ده‌گانه ذکر نشده است، آنچه از فحوای کلام عارفان برمی‌آید، نماینده آن است که «رازدانی» و «رازداری» از شرایط مهم سیر و سلوک به حساب می‌آید. سنایی به عنوان پیشگام و پیشوای عطار و مولانا به «راز»، «رازدانی» و «رازداری» اشاراتی دارد که نشان می‌دهد که به قول مولانا، این «حکیم پردهای» چگونه دریافت‌های شهودی خویش را در قالب شعر سامان داده و ابیات عرفانی را غنا بخشیده است.

کلید واژه‌ها: راز، سرّ، رازدانی، رازداری، عالم غیب، قرآن، نهج‌البلاغه، سنایی.

*. دانش آموخته دانشگاه آزاد اسلامی، واحد نجف آباد، نجف آباد، ایران.

** دانش آموخته ارشد دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.

nasrin.zare@ymail.com

۱. مقدمه

رازى ز ازل در دل عشاق نهانست زان راز خبر يافت كسى را كه عيانست
و را ز پس پرده اغيار دوم نيست زان مثل ندارد كه شهنشاھ جهانست
(سنایی، [بی تا]: ۸۴)

امام علی علیه السلام، در سخنی به کمیل می فرمایند:

«هان که در این جایگه دانش بسیاری است [با دست به سینه‌ی خویش اشاره کردند] که اگر حاملان شایسته‌اش را می‌یافتم، به ایشان می‌آموختم. آموزندگان تیزبین را می‌یابم و بر آنان ایمن نی‌ام که ابزار دین را در کار دنیا می‌کنند و با نعمت‌ها و حجت‌های حق بر بندگان و اولیای خدا فضل می‌فروشند یا کسی را می‌یابم که منقاد حاملان حق است و وی را در اکناف آن بصیرتی نیست. اولین شبهت‌اش جام شک در جان می‌ریزد [و آن می‌کند که از دایره‌ی دین بگریزد و با جماعت به ریب اندر بیامیزد] که نه آنان را شایستگی دانش بود و نه این را. کسی را می‌یابم که آزمند لذت است و منقاد شهوت یا آن‌کاو تنها به‌گرد کردن مال و ذخیرت آن می‌پردازد [و دل به اسباب فانی دنیا، خوش می‌سازد]. این دو کس، راعیان دین نیستند که چارپای رها شده در علفزارها بیشتر بدیشان ماند و دانش نیز با مرگ حاملان‌اش پای در دیار عدم کشاند» (نهج‌البلاغه: کلمات قصار، ش ۱۴۷).

آنچه از این کلام مستفاد می‌شود آن است که شایستگان اسرار کسانی هستند که ابتدا توانسته باشند صفت‌های رذیله‌ی خویش همچون حرص و طمع و حسادت و خودبینی و تکبر و امثالهم را مغلوب سازند. بسامد کلمه «راز» و مترادف‌های آن همچون «سر» و «رمز» در شعر سنایی بیانگر اعتقاد وی به جهان اسرار و در نتیجه جهان یا عالم «غیب» است. اعتقادی که بنا به نص صریح قرآن از ملزومات حتمی ایمان به حساب می‌آید. بجز خود کلمه «سر» یا «راز»، افزونی ترکیبات این لغت همچون «سرای راز»، «عالم راز»، «پرده راز»، «خانه راز»، «خزانه راز»، «گنج‌خانه راز» و «قبله راز» خود به خود مبین این مدعاست.

با آنکه غالب اشعار سنایی در حوزه اشعار تعلیمی جای می‌گیرد، وی هیچ تعریف مشخصی از «راز» ارائه نمی‌دهد و تنها به بیان حکایات یا مواردی مرتبط با آن می‌پردازد. چنان که گویی مخاطبان وی منظور او را از «راز» به خوبی درک می‌کنند. مخاطبان سنایی، گویی از نظر وی چنانند که خود مراحل از عرفان را گذرانده و اینک برای تکمیل آن به اشعار شاعر غزنه روی آورده‌اند. با وجود این، طبق گفته دکنر زرین کوب «لحن او مثل نوای یک معلم است؛ حالت کسی را دارد که شنونده را شاگرد خویش می‌داند. با او گفت و شنید نمی‌کند، او را راهنمایی می‌کند» (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۱۷۰).

آنچه از حکایات عرفانی برمی‌آید و سنایی نیز در حکایت «شه سکندر» (سنایی، ۱۳۸۷: ۴۸۴) به صراحت به آن پرداخته است، بیان این حقیقت است که هرکه اسراری را بداند، روز و شب در اضطراب افشای آن، آرامش خویش از کف می‌دهد و تا آن را فاش نکند به آرامش نمی‌رسد. گو اینکه «راز» عشق علی‌رغم کوشش برای حفظ آن، عاقبت فاش می‌شود.

۲. بحث

برای پی بردن به نظرگاه سنایی درباره «راز»، ابتدا «راز» را به صورت «رازهای عوام»، «رازهای عارفان یا خواص»، و «رازهای خاص‌الخاص» یا «سرّ السرّ» تقسیم می‌کنیم. اما قبل از آن به تعریف «راز» از نظر لغوی می‌پردازیم.

۲.۱. تعریف «راز» از نظر لغوی

«راز» در تمام لغت‌نامه‌هایی که در این تحقیق به عنوان مرجع از آنها استفاده شده، به طور یکسان معنی شده است و مضمون آن عبارت از اطلاعاتی است که باید آن را در دل نهان داشت؛ خواه تنها یک نفر مجبور به حفظ آن باشد و خواه دو یا چند نفر؛ به هر حال، اشاعه آن در بین همه ممنوع است و افشای آن مجازات در پی دارد. در این قسمت به عنوان نمونه به تعریف «راز» در دو لغت‌نامه فارسی‌زبان اشاره می‌شود.

در «فرهنگ دهخدا»، ذیل کلمه «راز» چنین آمده است:

«نهنانی، سرّ، رمز، آنچه در دل نهفته باشد؛ چیزی که باید پنهان داشت یا به اشخاص مخصوص گفت» (لغت‌نامه دهخدا، ذیل کلمهٔ راز).
 «فرهنگ معین» نیز تعریف «راز» را این‌گونه ارائه داده است:
 «مطلب پوشیده، امر پنهان، سرّ» (معین، ۱۳۸۰: ج ۲، ۱۶۱۹).

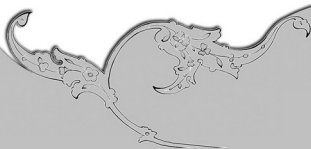
۲.۲. پیشینهٔ «راز» در متون عرفانی پیش از سنایی

بررسی اندیشهٔ سنایی، که موضوع مورد بحث ما نیز به آن مربوط است، بدون بررسی کتاب‌هایی که می‌توانستند جلوی روی سنایی قرار بگیرند، چندان دقیق نخواهد بود؛ به همین خاطر، در این قسمت سعی شده است به پیشینهٔ «راز» در متون عرفانی قبل از سنایی پرداخته شود تا با توجه به این آبخوره‌های مهم بتوان با درایت بیشتری اندیشه‌های سنایی را خاصه در موضوع «راز» مورد بررسی قرار داد.

سراج در کتاب «اللمع» کمتر از قول خویش دربارهٔ «راز» اظهار نظر کرده است و بیشتر به گفته‌های دیگران پرداخته است. با وجود این، مأخذ گفته‌های خود را نیز جز در موارد معدود فاش نکرده است و تنها به جملهٔ «برخی گفته‌اند» یا «یکی گفته» یا «گفته شده» اکتفا کرده است. اگر بپذیریم که به جمع‌آوری مطالبی دربارهٔ «راز» پرداخته که خود نیز بدان معتقد بوده است، می‌توان نقل قول‌های وی را جزو نظرگاه او به حساب آورد.

در کتاب «اللمع» ذیل کلمهٔ «سرّ» چنین آمده است:

«برخی گفته‌اند سرّ چیزی است که نفس از آن آگاه نگردد. راز هر چیزی است که خداوند آن را پوشیده است ولی خود به آن اشراف دارد. یکی دیگر گفته: سرّ دو گونه است: سرّی برای خدا و آن سرّی است که خدا بی‌واسطه آن را داناست و سرّی برای مردم که خداوند آن را می‌داند اما با واسطه می‌نماید. گفته شده سرّی هست که از خود سرّ و برای آن است. این سرّ خود خداست که جز با خدا آشکار نمی‌گردد و آنچه را که مردمان آشکار کنند دیگر راز نیست» (سراج، ۱۳۸۲: ۲۶۷).



ابوالقاسم قشیری در «رساله قشیریه»، قبل از آنکه به نظر دیگران بپردازد، نظر خود را با عبارت تردیدآمیز «و احتمال بود» بیان داشته است. بنا به گفته وی، «سر» احتمالاً چیزی غیر محسوس و نامرئی (لطیف) است که در قالب بدن وجود دارد و با حواس پنجگانه قابل درک نیست (قشیری، ۱۳۷۴: ۱۳۴-۱۳۵). وی نیز همچون صاحب «اللمع» پیش از آنکه نظر خود را به صراحت درباره «سر» بیان کند، به اقوال دیگران اشاره کرده است. بجز سراج و قشیری، نظرگاه‌های ابوطالب مکی، کلابادی، مستملی بخاری، هجویری، خواجه عبدالله انصاری و اقوال سایر عرفای پیش از سنایی نیز بررسی شده است. در کتاب «قوت القلوب» مکی هیچ تعریف مشخصی از «راز» یا «سر» ارائه نشده است. از آن جایی که کلابادی، در کتاب «تعرف»، هیچ تعریفی از «سر» ارائه نداده است، مستملی بخاری نیز تنها به آوردن مثال درباره آن اکتفا کرده است (مستملی بخاری، ۱۳۶۳: ج ۱، ۱۱۵). اکثر عرفا بیشتر درباره «سر» گفته‌اند تا آنکه از خود «سر» بخواهند تعریف مشخصی ارائه دهند. تنها خواجه عبدالله انصاری، در «رساله صدمیدان»، میدان هشتاد و سوم را میدان «سر» نامیده است (انصاری، ۱۳۷۱: ۳۲۱). هجویری نیز با اینکه در سرتاسر کتابش از اسرار عرفا و صوفیه گفته، اما تنها تعریفی که از «سر» ارائه داده است «نهفتن حال دوستی» است (هجویری، ۱۳۸۴: ۵۶۱). تمامی این اقوال، ما را به سمت و سوی این باور سوق می‌دهد که تعریف حقیقی «سر» همان نیست که در فرهنگ‌ها و لغت‌نامه‌ها ذکر شده است و مقوله «سر» پیش از آنکه قابل آموختن باشد، قابل دریافت است؛ همچون عشق که تا کسی آن را تجربه نکند، از کیفیت آن چیزی نخواهد دانست و چون به تجربه از کیفیت آن آگاهی یابد، هرگز نمی‌تواند آن را چنان که هست برای دیگران بازگو کند و اینکه آنگونه که از ظواهر امر برمی‌آید، بیشتر به کلمه عشق پرداخته شده با مفهوم «سر»، شاید به خاطر آن باشد که اولاً عشق، خود، زیر مجموعه «سر» به حساب می‌آید. چنان که ترکیب «راز عشق» کاملاً معمول و مصطلح است و ثانیاً صورت زمینی «راز» (راز عوام) آنقدر حاملان خود را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد که صورت زمینی عشق یا همان عشق مجازی. اگرچه هر دو شاید تمرینی باشند برای دریافت صورت‌های الهی آنها.

همه این تعاریف ارائه شده، «راز» را به صورت کلی به مخاطب خویش می‌شناسانند و فهم دقیق‌تر آن مستلزم غور در آثاری است که با ذکر حکایات و تمثیل‌های گوناگون سعی کرده‌اند تعریفی از «راز» ارائه دهند. چراکه اسرار را نمی‌توان به دیگران آموخت و هرکسی تنها با توجه به شایستگی خویش می‌تواند گوش‌های از آنها را بیاموزد. مجهولات وقتی گشوده می‌شوند، نوعی آرامش زمینی به جوینده خود می‌دهند؛ در حالی که هر که را اسرار بیاموزند، وی را در اضطراب دانستن و فاش نکردن نگه می‌دارند تا مولوی وار، بی‌اعتنا به آنچه نزد مردمان ادب و نزاکت شمرده می‌شود، در کوی و برزن به رقص درآید و شاید بدین طریق اضطراب حاصل از دانستن و زبان در کام کشیدن خود را فرو بنشاند. تا اگر سعی در گشودن «راز» نیز داشته باشد، جز شطح و طامات بر زبان نراند. هرچند که اصرار بر افشای «راز» نیز اگرچه همگان را مجال شنیدن نمی‌دهد، لیکن گشاینده اسرار را حلاج‌وار به دار مجازات می‌آویزد.

خواجه آنکه که راز مطلق گفت رسن اندر گلو اناالحق گفت

(سنایی، ۱۳۸۷: ۳۵۱، ب ۱۹)

در هر حال، ما را راهی در پیش نیست جز آنکه بپذیریم در سخنانی که امثال سنایی بیان می‌دارند، «راز»ها و مفاهیمی نهفته است که با تحصیل و جست‌وجوی بسیار در کتاب‌هایی که با عنوان شرح این سخنان نوشته شده‌اند، نمی‌توان مفهوم آنها را دریافت. تنها راهی که باقی می‌ماند در پیش گرفتن شیوه رومیان است تا آیینۀ ممتاز از زنگار ایشان، اسرار چینیان را بنمایاند و اگر این سخن را درباره کتاب‌هایی هم‌چون «حدیقة الحقیقة» سنایی یا «مثنوی معنوی» مولوی و یا «دیوان حافظ» بپذیریم، خواهیم پذیرفت که تنها راه پی‌بردن به معانی و مفاهیم قرآن، که خود منشأ تمامی این کتاب‌های عرفانی است، که بدان‌ها اشارت رفت، تنها در گرو آموختن صرف و نحو و علم و کلام و شأن نزول آیات و امثالهم نیست؛ بلکه خود مستلزم تزکیه و تهذیبی است که آیینۀ دل را از تمامی تعلقات این جهانی مبرا سازد که حضرت عیسی را حتی اگر سوزنی از این جهان نیز به همراه باشد، در آسمان چهارم نگاه می‌دارند:

سوزنی را پای‌بند راه عیسی ساختند حبّ دنیا پای‌بند است ار همه یک سوزنست

(سنایی، [بی‌تا]: ۸۵)

و حضرت محمد را، که درود خدا بر وی و خاندانش باد، تا به جایی می‌رسانند که حتی
جبرئیل را نیز تا آنجا قوّت پرواز نباشد:

شده از صخره تا سوی رفر قاب قوسین لطف کرده بکف

(سنایی، ۱۳۸۷: ۱۹۵، ب۱۵)

تبیین کلمه «راز» و مفاهیم مرتبط با آن، بدون توجه به عالم «غیب»، کاری ناقص و
ابتر خواهد بود. چراکه جهان «غیب»، جهان «راز» هاست. جهانی نامحسوس که اندیشه
ما از درک چگونگی آن عاجز است و تنها آنچه تصور آن را برای ما ممکن می‌سازد، ایمان
به سخنانی است که به صورت آیات وحی درباره آن بیان شده است و همین رازآلود و
نامحسوس بودن آن است که ایمان آوردن به خداوند نیز با آن سنجیده می‌شود؛ تا آنجا که
در قرآن، ایمان به عالم «غیب» قبل از برپای داشتن نماز آورده شده است. آنچه از قول
خواجه عبدالله انصاری در تفسیر کلمه «غیب» بیان شده ارتباط این واژه را با عالم «راز» به
خوبی بیان می‌سازد (میبدی، ۱۳۴۴: ج ۱، ۴۵). چراکه از قول خواجه عبدالله، ایمان به عالم
«غیب» یعنی همان ایمان به خداوند، ملائکه، آیات وحی، پیامبری، روز قیامت، بهشت و
دوزخ، لقای پروردگار، زندگی پس از مرگ و برانگیخته شدن در روز رستاخیز که همه آنها
ماهیتی پوشیده و رازآلود دارند؛ و بنا به همین گفته، هرچه در آن سوی دیوار است، «غیب»
نامیده می‌شود که این تعریف با تعریفی که پیش از این از «راز» ارائه شد، یعنی همان «امر
پوشیده و پنهان»، کاملاً تطابق دارد. به همین خاطر، پرداختن به عنوانی به نام «غیب» در
این مبحث ضروری می‌نماید.

۳.۲. «غیب»

بنا بر آنچه از آیات قرآن برمی‌آید، علم «غیب» علمی است که تنها به خداوند تعلق دارد
و این چیزی جز معنای لغوی آن است که می‌توان با توجه به ریشه آن استنباط کرد. سخن

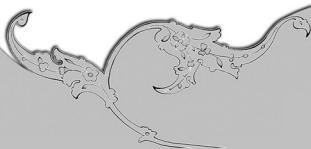
مولا علی علیه السلام، نیز در جواب کسی که از ایشان می‌پرسد که «به شما علم غیب عطا شده ای امیر مؤمنان؟» (نهج البلاغه: خطبه ۱۲۸) و جواب ایشان که «علم غیب نیست ای برادر کلبی، علمی است که از پیامبر آموخته‌ام. دانش غیب، دانش روز واپسین است. دانشی است که خدای منزّه‌اش بیان می‌دارد که: «خداوند است که دانش روز واپسین نزد اوست» (همان: خطبه ۱۲۸)، دلیل قاطعی بر این باور است. بنابراین کیفیت علم «غیب» به هیچ عنوان برای ما آشکار نیست و این خود اهمیت ایمان به علم «غیب» را می‌رساند. چرا که باور آنچه مشاهده آن با چشم سر ممکن است، هیچ فضیلتی برای کسی محسوب نمی‌شود. اما ایمان آوردن به اسرارای همچون علم «غیب»، دانش و فراستی را می‌طلبد تا ابتدا بنده را منظور نظر خداوند، آنگاه که می‌گوید: «یهدی من یشاء» گرداند و سپس او را به جایی برساند که در زمره «الذین یؤمنون بالغیب» قرار گیرد. گذشته از این، معنی لغوی، علم «غیب» همان معنی «راز» را در ذهن متبادر می‌سازد. با این تفاوت که «راز» صورت عامیانه و زمینی نیز میتواند داشته باشد؛ ولی علم «غیب» تماماً آسمانی و غیر زمینی است.

۲.۳.۱. عالم غیب از منظر سنایی

به عقیده سنایی، برای رسیدن به عالم «راز» باید از راهی دیگر رفت. راهی که از درون انسان آغاز می‌شود و باید علمی دیگر را طلبید؛ علمی که انسان را به عالم «راز» می‌رساند. این علم حقیقی در نزد انسان نازک‌اندیش و دقیق، علمی است که وی را در مسیر حق پیش ببرد (سنایی، ۱۳۸۷: ۱۱۲، ب ۱۵-۱۶).

کسی می‌تواند قدم در این وادی نهد که از موهبت عقل و دین برخوردار باشد و گفتار و کردارش برخاسته از اخلاص باشد (همان: ۱۱۲، ب ۱۷).

از نظر سنایی رسیدن به عالم «غیب» خود مستلزم طی مراحلی است که سالک باید در مسیر عرفانی خویش ببیند. تمامی این مراحل عبارتند از: رها کردن مقام و منزلت دنیایی، مشغول شدن به ستایش خداوند، نفس خویش را از همه پالودگی‌ها منقح ساختن، تقویت کردن عقل و خرد، مَهر خاموشی بر لب زدن و اسرار را پنهان داشتن و در نهایت قدرت



شناخت حق را یافتن را به ترتیب ذکر می‌کند. پس از طی تمامی این مراحل است که سالک استعداد نیاز یا همان فقر نسبت به خدای تعالی را می‌یابد (همان: ۱۱۳، ب ۲-۷). سنایی خود را از آشنایان عالم «راز» می‌داند. وی که خود شناخت کافی نسبت به این عالم دارد و «راز»های رسیدن به آن را دریافته است، خودش نیز راه رسیدن به آن را به سالک می‌آموزد. اگر وی قدم در این وادی نگذاشته بود و مراحل آن را طی نکرده بود، هرگز از سالک نمی‌خواست که برای رسیدن به این عالم اگر از کلیم و خلیل سؤال نکند، از وی بپرسد که او صریح و بی‌ابهام خواهد گفت (همان: ۱۱۲، ب ۱۸-۱۹).

۴.۲. «راز عوام»

«راز»ی است که این جهانی است و در حد ادراک عامّه، که بی‌بهره از دانش آن جهانی‌اند. با اینکه این «راز»، مورد نظر ما نیست، اما این «راز» ظاهری محسوس، راه‌گشای «راز» دیگری است که پنهان و نامحسوس است. در این قسمت برای روشن‌تر شدن مطلب به حکایتی اشاره می‌شود که در آن به نحوی به مجهولات یا همان «رازهای عوام» و اهمیت حفظ آنها اشاره شده است. با توجه به مطالب مذکور، «راز»ی که سنایی از آن سخن به میان آورده است، «سر» حکمت و «راز» عشق الهی است و آنچه عوام «راز» می‌دانند، تنها مجهولاتی است که چون افشا شود، دیگر «راز» نیست؛ اما «راز» عشق از امور مادی برتر است و تعلق به جهان غیب دارد و «راز» خواص است. در حکایت «شه سکندر» (سنایی، ۱۳۸۷: ۳۶۷)، سنایی طی این خیر یا گزارش، دو موضوع بسیار ساده را بیان کرده است: اول اینکه علت افشای «راز»، خاصّه با غمّازان، بلاهت و نادانی است. خواجه عبدالله انصاری افشای «راز» را دیوانگی دانسته است (انصاری، ۱۳۶۵: ۹) و دوم آنکه هر که «راز» خویش با دیگران آشکار سازد، کیفر ببیند و این کیفر حتی امکان دارد مرگ افشاگر «راز» باشد. در نهایت آنکه هر که از سر جهالت دست به کاری زند که نباید، جان خویشتن به بیهوده تباه سازد.

همچنین، هر که ظرفیت نگاه داشتن «راز» را نداشته باشد، آنگاه که ناگزیر از حفظ آن